

دو زیست نامه

سال اول | شماره دوم | آذر ۱۴۰۴

چمدان به سنگینی فردا

خوانش سینما و ادبیات از مهاجرت

منتظر انفجار شکوفه‌ها هستند. جشن شکرگزاری؛ یادگار آن که گروهی، گروهی دیگر را به مسلخ کشید و بعدتر پرچم دوستی بالا آورد از آن بدتر، شب یلدا را همیشه جمعه‌شب جشن می‌گرفتیم و چهارشنبه سوری را شنبه‌شب! و روز اول نوروز را از خروس خوان تا شغال خوان سرکار بودم چون کارفرمایم از کجا بداند از نوروز که حرف می‌زنی از چه حرف می‌زنی!

این‌گونه بود که شاید یک لحظه با آنی، با خارج شدن هی‌نوروز از دهانم، یا تریک شکرگزاری به همکارم یا خوشحالی میانه «جشن استقلال»، به خودم آمدم و تصمیم گرفتم که زیر بازی برزنم و برگردم. خاطرم هست در نیمه شبی که بلیط بازگشت داشتم از شدت هیجان و اضطراب، روی تردمیل میدویدم تا لحظات مانده تا پرواز قابل تحمل شود. تصمیم سختی بود خود را رها کردم تا از این ماندن بیهوده آزاد شوم.

سخت‌تر از گندن از آن‌طرف اما، رسیدن و مواجهه با این‌طرف بود. تنها ایستاده بودم مقابل سیل بزرگی از حرف‌ها و قضاوت‌ها و نگاه‌هایی که منظورشان یک چیز بود: توانستی، کم آوردی، وابسته بودی، باختی و هزار حرف گفته و نگفته دیگر. اندک کسانی از حالم و آنچه در مغزم می‌گذشت یاخبر بودند و برگشتنم را شکست ندیدند. زندگی اینجا سخت است. اینجا هم سخت بود. اما لحظه لحظه زندگی در این مختصات خاص دنیا؛ در این آب و خاک، پر از معنا، پر از تلاش برای ساختن است.

دو جا مشغول به کار شدم؛ برای گذران سطح اولیه زندگی! قرارداد رسمی و مسائل بظاهر شفاف بود؛ کی و چقدر حقوق می‌گیری، چه باید بپوشی و نبوشی، قبل از شروع کار کامل آموزش می‌بینی. اما همه چیز تا آنجا خوب است که پاری دم‌شان نگذاری و چیزی را به چالش نکشی وگرنه به طرفه‌العینی از کار اخراج می‌شوی چون آنچه زیاد است کارگر مهاجر بیکار و زبان دست‌پاشکسته!

در پنج سال زندگی در سرزمین فرصت‌ها، از ترس هزینه‌های درمان، تمام بیماری‌ها را با درمان خانگی رفع و رجوع کردم. در کنار سیستم پرهزینه درمان، سیستم زندگی اعتباری نیز از خشن‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین اتفاقات زندگی بود؛ افتادن در بازی مالی پیچیده ای که لایه‌لای زرق و برق خرید آسان و داشتن هر چه که می‌خواهی، پنهان شده!

یادم هست روزی در گشت‌وگذار در صفحات مجازی خبر مرگ یکی از نزدیکانم را دیدم. حتی کسی من را خبر نکرده بود و تمام مراحل سوگواری در کنار فامیل و کنار آمدن با مرگ او را از دست داده بودم! در این مواقع آدم به مناسک و آیین‌ها پناه می‌برد، اما چه مناسکی؟ جشن سال نو؛ در سوزوبرف زمستان بود اما تمام بندبند وجودم گواهی می‌داد که آغاز سال نو، هنگامی‌ست که شاخه خشک درختان



ناعمه اصفهانیان

یک مهاجر معکوس

مهاجرت به دلایل زیادی رخ می‌دهد؛ برای کسب مدارج بالای آکادمیک، گاهی برای کار و درآمد بیشتر، گاه برای رهاشدن و دوری از خانواده و گاهی نیز از سر کنجکاو. برای من مهاجرت از سرکنجکاو بود و خیلی اتفاقی روی داد؛ در قرعه‌کشی گرین‌کارت. قرار بود دختر ته‌تغاری خانواده راهی چند قاره آن‌طرف تر شود؛ راهی سرزمین فرصت‌ها!

بی‌اغراق بزرگترین تجربه آشنایی‌زدایی من در بدو ورود به آمریکا رخ داد. همه چیز بیرون از دایره شناخت و تجربیات گذشته بود؛ شکل خیابان‌ها، فرم چهارراه‌ها، ظاهر و باطن خانه‌ها و مغازه‌ها و آدم‌ها و... اما ثبوت جای خود را به بغض دوری و دل‌تنگی و بعد از آن، به تلاش برای فهمیدن و جانداختن خود در فرهنگ جامعه میزبان داد و پیچیدگی‌ها درست از آنجا آغاز شد؛ آداب معاشرت، دوست‌پیدا کردن، تعارف و غذا خوردن، رانندگی و رانرفتن در خیابان، کار پیدا کردن و حتی کمک به دیگران را باید بشوید کاملاً متفاوت از آنچه در گذشته آموخته‌ای انجام دهی. ناگهان در بزرگسالی کودکی می‌شوی که سرنو علاوه بر زبان یاد کردن، دوست پیدا کردن را تمرین می‌کنی.

در یک شهر کوچک حومه واشنگتن ساکن شدم و از بدو ورود تا ماه آخر در

به جای سرفاله



معماری پنهان مهاجرت

آزاده جهان احمدی

زیست بوم آدریاد و نسیم مرعشی

بدن مهاجر به عنوان متن توجه به مفهوم «بدن مهاجر» از دیگر مؤلفه‌های موفقیت این اثر است. در کمپ، بدن‌ها شکننده‌اند و نیازمند توضیح، معاینه و تأیید. این نگاه، وضعیت مهاجر را از سطح تجربیات ذهنی به عرصه مادی و ملموس زندگی می‌کشاند. رمان عامدانه از ارائه روایت منسجم از گذشته شخصیت‌ها خودداری می‌کند — انتخابی که با تعلیق هویتی مهاجران هم‌سو است.

زبان به مثابه میدان نبرد هویتی در «آدریاد»، زبان تنها ابزار ارتباط نیست، بلکه ساختار بنیادین تجربه مهاجرت است. مهاجران پیش از مواجهه با مرزهای فیزیکی، با نظام زبانی جدید روبه‌رو می‌شوند. در این موقعیت، زبان به شرط بقا تبدیل می‌شود. راولی در جایگاه مترجم، در نقطه‌ای ایستاده که زبان به عرصه کشمکش هویتی بدل می‌شود. ترجمه در اینجا تنها انتقال واژگان نیست، بلکه عملی است که هویت را دگرگون می‌سازد. او ناگزیر است تصمیم بگیرد کدام بخش از تجربه دیگران را منتقل کند و کدام را حذف. این موقعیت او را در معرض فرسودگی و تردیدهای عمیق قرار می‌دهد.

این رابطه قدرت مبتنی بر توانایی زبانی، نابرابری‌های پنهانی در جامعه مهاجران ایجاد می‌کند. ترجمه درد به عنوان یکی از دشوارترین وجوه مهاجرت برجسته می‌شود. دردی که ترکیبی از رنج روانی، فرسایش فرهنگی و اضطراب وجودی است، اما در فرایند ترجمه به نشانه‌های بالینی قابل ثبت تقلیل می‌یابد.

«آدریاد» پژوهشی ادبی در باب چگونگی شکل‌گیری هویت در میانه دو زبان است. مرعشی در این رمان موفق شده مهاجرت را نه به عنوان نتیجه یک تصمیم، بلکه به مثابه روندی طولانی و فرساینده ترسیم کند. اگرچه ساختار کم‌تعلیق و عاری از اوج‌های نمایشی ممکن است برای برخی از خوانندگان یکنواخت جلوه کند، اما این انتخاب در خدمت بازتابی واقع‌گرایانه زندگی در کمپ است، اثری که بر «انسانی ماندن در شرایط غیرانسانی» تأکید می‌ورزد.



عدم دریافت ویزا برای پسر و انتخاب پدر بین رفتن یا ماندن در کنار فرزند مبتلا به سندروم داون خود است. در اینجا، فیلم یکی از چالش‌های اصلی فیلم‌های مهاجرتی را طرح می‌کند؛ «احساس تعلق» و وابستگی. آنچه در موضوع رفتن یا ماندن، دال مرکزی تصمیم گیری قرار می‌گیرد، همین حس دوست‌داشتن، دوست داشته‌شدن و مهم‌بودن برای دیگری است.

تصمیم‌گیری کاراکتر پدر در موقعیتی که با پسری مبتلا به سندروم داون روبه‌روست و در دسرهای متعددی برای پدر ایجاد می‌کند. از نظر حقوقی نیز پدر مطمئن است که نمی‌تواند او را با خود ببرد و باید در این شرایط درباره رفتن یا نرفتن تصمیم بگیرد.



فیلم هم در فضا سازی و هم در ساختار کلی، اثری موفق است و کوشیده با زبانی فانتزی و با رگه‌هایی از کمدی، هم مخاطب را بخنداند و هم اهمیت موقعیتی را که کاراکترها در آن قرار گرفته‌اند، تصویر کند. طراحی صحنه ها و قاب‌ها نشان می‌دهد که کارگردان، زبان و لحن خاص خود را برای بیان قصه‌اش دارد و موقعیت‌هایی خلق می‌کند که به قول اهالی سینما، نشان می‌دهد «آن کارگردانی» را بلد است.

این بلنبودن حتی در پایان بندی فیلم نیز خودنمایی می‌کند؛ وقتی پدر تصمیم می‌گیرد بین رفتن به فرانسه و ماندن با پسرش — با همه دردسرهايش — ماندن را انتخاب می‌کند و در همین نقطه، پیام فیلم در قالب موقعیتی تصویری منتقل می‌شود.

ابراهیم شهیازی، با وجود کمبودن فرصت در فیلم کوتاه برای انتقال مفهومی عمیق مانند مهاجرت — با همه مضضلات و مسائل پیچیده‌اش — در «بدرود پاریس» موفق ظاهر شده و توانسته است به درستی از عهده تبیین مسئله برآید.



میکائیل دیانی

بمان زندگی کن!

یادداشتی کوتاه در تحلیل فیلم کوتاه «بدرود پاریس»

مسئله «مهاجرت» را می‌توان یکی از ایده‌های ناظر پُرسامد در آثار سینمایی دانست و سینمای ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست. از نخستین روایت‌هایی که حرکت انسان از سرزمین خویش را با ترس، امید یا اجبار تصویر می‌کردند تا آثار معاصر که پیچیدگی‌های هویت، تبعید، گسست فرهنگی و بحران تعلق را پیش می‌کشند، سینما همواره از مهاجرت به عنوان دریچه‌ای برای فهم فرد و جهان بهره برده است. شاید دلیل ماندگاری این موضوع، جهانی و مشترک‌بودن تجربه «رفتن» و «ماندن» و حتی «بازگشت» باشد؛ تجربه‌ای که هر فردی به‌شکلی مستقیم یا غیرمستقیم لمس کرده یا دست‌کم آن را در قصه‌های خانواده‌اش شنیده است.

در این مقاله، از میان همه فیلم‌هایی که درباره مهاجرت ساخته شده‌اند، به فیلم کوتاه «بدرود پاریس» توجه می‌کنیم؛ قصه‌ی پدري معلم زبان فرانسه و پسری با سندروم داون که در مسیر مهاجرت به فرانسه و ساکن شدن در شهر پاریس با چالش‌های جدی مواجه می‌شوند و در نهایت از رفتن پشیمان می‌شوند.

«بدرود پاریس» در مقایسه با دیگر آثار سینمای کوتاه ایران که ایده ناظر بر مهاجرت را برای بیان یک قصه برگزیده‌اند، بر اساس چند ویژگی، فیلمی متمایز است. این فیلم در فضای دهه هفتاد روایت می‌شود؛ درست در دوره‌ای که کشورهای اروپایی با صدور ویزا برای افراد دارای معلولیت یا ناتوانی جسمی و ذهنی مخالفت‌های جدی می‌کردند و این مسئله به چالشی برای این خانواده و فرقه تبدیل می‌شود.

فیلم نشانه‌های قابل قبولی از علاقه این پدر و پسر به مهاجرت به فرانسه نمایش می‌دهد و با این نشانه‌ها مخاطب را همراه می‌کند. تدریس زبان فرانسه، علاقه به آن‌دلو — که در دهه هفتاد سریالی پُر مخاطب از او در ایران پخش می‌شد — گوش دادن به موسیقی فرانسوی و حتی لیوان آبی که روی آن برج ایفل حک شده، این پیام را به مخاطب منتقل می‌کند که این پدر و پسر عاشق رفتن به فرانسه هستند.

اما آنچه نقطه آغاز درام، کشمکش و تناقض است،

مروری بر سینمای مهاجرت: روبه سوی غربت

مصطفی قاسمیان



پیشرو



نگاه بی قضاوت



فریاد اعتراضی



بی‌تردید «آدم‌برفی» در قامت یکی از پیشروترین و ساختارشکن‌ترین آثار در این زمینه ایستاده. این فیلم که درام خود را بر مسئله مهاجرت بنا کرده، تا حد زیادی به معضل هویت می‌پردازد و با بهره‌گیری از یک طنز هزل‌آمیز و گزنده، از تراژدی از خود بیگانگی، پرده برمی‌دارد. فیلم قصه جوانی را روایت می‌کند که برای دریافت ویزا، تن به مسخ و دگردیسی فیزیکی می‌دهد؛ تمهیدی که استعاره‌ای از پایمال شدن شرافت و هویت ملی در قبال تحقق آرزوی خروج است. شخصیت اصلی «آدم‌برفی» در این معرکه، برای رسیدن به ساحل نجات، نه تنها از مرزهای جغرافیایی، بلکه از مرزهای عرفی و اخلاقی نیز عبور می‌کند. فیلم با آن که عامه‌پسند است و از ظرفیت‌های کمدی استفاده می‌کند، اما در نهایت حکم نهایی خود را صادر می‌کند: مهاجرت، مسیری است که به تلخی، استعاله و سقوط اخلاقی ختم می‌شود و باید قاطعانه با آن مخالفت کرد. توقیف چندساله «آدم‌برفی» (هرچند توقیف‌کنندگان بعداً پشیمان شدند) گواهی بر اهمیت این فیلم و عبور آن از خطوط قرمز در زمانه خودش است.

«جدایی نادر از سیمین» نه صرفاً یک فیلم، بلکه یک نقطه عطف قابل توجه است؛ چه از نظر سینمایی و چه از نظر اجتماعی. این فیلم از سویی توانست با کسب جوایز معتبر بین‌المللی، از جمله اسکار، نگاه‌ها را به سوی درام‌های اجتماعی ایرانی جلب کند و در کنار «درباره‌الی» یک جریان بزرگ را در سینمای ایران خلق کند و از سوی دیگر، برای نخستین بار، پدیده «مهاجرت» را تخطئه نکند و نسبت به آن بی‌قضاوت بماند. اصغر فرهادی در این اثر، از قضاوت مستقیم اجتناب کرده و تماشاگر را در مخمصه اخلاقی میان دو نیروی متضاد گرفتار می‌کند، «سیمین» به عنوان نماد آرزوی پیشرفت، فراتر رفتن از محدودیت‌ها و تأمین آینده‌ای بهتر برای فرزند، در برابر «نادر» قرار می‌گیرد که تجسم تعهد، به ریشه، دلبستگی به وطن و وظیفه‌شناسی در قبال والدین بیمار است. فیلم به شیوه‌ای استاندارد، دلایل هر دو طرف برای رفتن و ماندن را مشروع نشان می‌دهد و در نهایت، سرنوشت را در تعلیق و تردید عمیق شخصیت اصلی (دختر) رها می‌کند؛ تعلیقی که خود، نمادی از سردرگمی نسل امروز در قبال این انتخاب سرنوشت‌ساز است.

«ارتفاع پست» پیوندی ناگسستنی میان خرابی‌های جنگ، رکود پس از آن و آرزوی مهاجرت را به تصویر می‌کشد. این فیلم که از قضا نقدی تند به مدیریت کشور در سال‌های پس از جنگ دارد، خروج از کشور را نه یک رفاقت‌طلبی، بلکه واکنشی طبیعی به بن‌بست اجتماعی ناشی از مشکلات بازسازی، آبادانی و بیکاری پس از جنگ می‌داند. ابراهیم حاتم‌کیا با خلق دوگانه بین رفتن و ماندن، موضعی میهن‌پرستانه و در عین حال نقادانه اتخاذ می‌کند. او در حالی که موضع فیلم را «ماندن» می‌داند، اما به صراحت، حقانیت و درد و رنج کسانی را که از فرط استیصال به پناهندگی روی آورده اند، به رسمیت می‌شناسد و بر دغدغه‌هایشان صحنه می‌گذارد. «ارتفاع پست» را یک فریاد اعتراضی می‌توان دانست که مضمونی شبیه به «آژانس شیشه‌ای» را از این بار نه درباره رزمندگان، بلکه درباره شهروندان خوزستانی روایت می‌کند.

آلیس در سرزمین عجایب

لادن عظیمی

پایان تلخ مهاجرت



تصویر آوارگی و یأس



نگاه سیاه و سفید



صرف‌نظر از دلایل اقتصادی، سیاسی یا فرهنگی، پدیده «مهاجرت» همواره به مثابه یک بحران و موتیف تکرارشونده در سینمای اجتماعی ۳۰ دهه اخیر ایران وجود داشته و در بسیاری از آثار، موتور محرکه درام فیلم بوده است. این پدیده، در بسیاری از موارد به محک آزمون تعهدات اخلاقی و میهنی بدل شده و مخاطب را در برابر دوگانه‌ای بین ماندن و رفتن قرار داده و تبعات عمیق آن را در روان جامعه و خانواده ایرانی کالبدشکافی کند. گزارش پیش رو، به تحلیل مهم‌ترین بازتاب‌های سینمای ایران از این مفهوم پراهمیت اجتماعی می‌پردازد.

«آوار قو» اگرچه در چارچوب درام‌های جوان‌پسند اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ موسوم به سینمای دخترپسری قرار می‌گیرد، اما به خوبی از ساختار عامه‌پسند خود برای ارسال یک هشدار جدی استفاده می‌کند و بر عواقب خطرناک و ناآگاهانه تصمیم به مهاجرت غیرقانونی تمرکز دارد. داستان این فیلم، تقابلی تراژیک میان ساده‌لوحی جوانانه و آرزوی گریز از مشکلات، با کمک شبکه‌های سودجوست. «پیمان» شخصیت اصلی فیلم، به دلیل تلاش برای خروج غیرقانونی، نفع‌ها به مقصد نمی‌رسد، بلکه به تباهی می‌رسد. این اثر به‌طور غیرمستقیم، ناامیدی جوانان نسبت به شرایط داخلی را نقد می‌کند، اما همزمان، پیامدهای ناگوار این تصمیمات شتابان را به شدت به تصویر می‌کشد و موضعی قاطعانه در تقبیح این نوع خروج اتخاذ می‌کند.

«بغض» یکی از صریح‌ترین و تلخ‌ترین روایت‌ها از شرایط دشوار مهاجران نسل سوم است که در آرزوی رسیدن به اروپا، در برزخ استانبول گیر افتاده‌اند. این فیلم به جای پرداختن به دلایل رفتن، بر عواقب وحشتناک رسیدن تمرکز می‌کند. استانبول در نگاه رضا درمیشیان، یک کلان‌شهر بی‌رحم و بی تفاوت است که در آن، مهاجران جوان (حامد و ژاله) به دلیل انسداد مسیرهای قانونی و فشار مالی، ناچار به پذیرش زندگی در حاشیه و انجام اعمالی چون سرقت می‌شوند. «بغض» با تصویری خشن و عریان، نبود حمایت و تنهایی مطلق را که سرنوشت بسیاری از ایرانیان آواره در گزرگاه‌هایی چون ترکیه است، به نمایش می‌گذارد و مصداق کامل معنای لغوی «غربت» را تجسم می‌کند.

«آخراجی‌ها ۲» علی‌رغم کیفیت نازل سینمایی و اجتماعی، به دلیل رکوردشکنی در گیشه و بازتاب یک نگاه ایدئولوژیک، دارای اهمیت است. در این فیلم، مهاجرت به جای یک معضل اجتماعی، صرفاً به عنوان یک خیانت سیاسی و وطن‌فروشی تقلیل می‌یابد. مسعود دهنمکی با نگاهی کاملاً سیاه و سفید و چه‌بسا جدلی، افرادی را که کشور را ترک کرده‌اند یا قصد خروج دارند، در جبهه مقابل هویت ملی و ارزشی قرار می‌دهد و آن‌ها را به طور مستقیم به بیگانگان و دشمنان (از جمله حامیان صدام و اسرائیل) منتسب می‌کند. «آخراجی‌ها ۲» بیش از آن که یک تحلیل باشد، یک تبلیغ جهت‌دار است که مهاجرت را به شدیدترین شکل ممکن تقبیح و تخطئه می‌کند و البته در زمانه خود، به محصولی بسیار دیده‌شده و تأثیرگذار تبدیل می‌شود.

ادبیات از بیان دردها ناگزیر است. هر رنج، سختی و چالشی بالاخره در گوشه‌ای از ادبیات جای خود را پیدا می‌کند تا در قالب کلمه متجلی شود. مهاجرت نیز همچون دیگر چالش‌ها و رنج‌هایی که بشر در طول زندگی خود تجربه می‌کند، در ادبیات جهان جایگاه ویژه‌ای دارد. این جایگاه، محلی برای بیان دشواری‌های مهاجرت است که در قالب شعر، رمان، داستان و زندگی‌نامه نمود می‌یابد و مجموعه‌ای به نام «ادبیات مهاجرت» را شکل داده است.

«ادبیات مهاجرت به ما می‌گوید که مهاجرت حتی در ابده‌آل ترین شرایط و بهترین شکل خود، وضعیتی نیست که به آسانی بتوان با آن کنار آمد. مهاجر، بخشی از جهان بزرگی است که ناگهان خود را در جهانی دیگر می‌یابد؛ جهانی که گویی به او تعلق ندارد. این وضعیت، چیزی شبیه به ماجرای آلیس در سرزمین عجایب است. اینکه فرد بتواند در درون خود نقطه امتزاجی بین این دو جهان بیگانه پیدا کند و خود را به محل اتصال آن دو تبدیل نماید، بدون شک بار سنگینی بر دوش او می‌گذارد که گاه از توان آدمی خارج است.»

تجربه هولناک پناهندگی

هیچ دوستی به جز کوهستان اثری از بهروز بوچانی، با تصویر روی جلدش در خاطره‌ها مانده است؛ مردی با موهای آشفته، چشمان سبز غمگین و چهره‌ای که خشونت سال‌های پناهندگی بر آن خط انداخته است. بوچانی پس از غرق شدن قایق مهاجران غیرقانونی، از چنگال مرگ می‌گریزد و شش سال در جزیره مانوس بازداشت می‌شود. این کتاب، شرح همین شش سال است؛ سال‌هایی که در شرایطی سخت و تلخ گذشت و او تنها با یک شماره شناخته می‌شد. این دوره، سال‌های تحقیر مداوم و تنهایی بی‌حد بود، جایی که تنها دوست بوچانی طبیعت مانوس بود و او جدی‌ترین و هولناک‌ترین تجربیات مهاجرت را در آنجا از سر گذراند.

مهاجرت به عنوان انتخاب

از قیظیه تا اورنج‌کانتی اثر حمیدرضا صدر، از دیگر آثار ادبیات فارسی است که به مسئله مهاجرت پرداخته و مهاجرت، بستر اصلی روایت را تشکیل می‌دهد. این کتاب، خودزندگی‌نامه‌نگاری است که سه سال پایانی زندگی حمیدرضا صدر را شرح می‌دهد؛ سال‌هایی که او به آمریکا مهاجرت کرده و همزمان با سرطان مبارزه می‌کرد. صدر که عاشق سینما و فوتبال بود، این سال‌های پایانی عمرش را همچون فیلمی با رنتمی آهسته اما سرشار از حس زندگی به تصویر کشیده است. او در این کتاب، از روند درمان بیماری هولناکش سخن می‌گوید و دست خواننده را می‌گیرد تا از قیظیه در ایران به اورنج‌کانتی در آمریکا سفر کند. دو موضوع برجسته این کتاب، مهاجرت و مواجهه با مرگ هستند. در این اثر، مهاجرت یک انتخاب است، نه اجباری تحت سایه جنگ.

روایتی از جنگ و مهاجرت اجباری

کورسرخي اثر عالیه عطایی نمونه‌ای از ادبیات مهاجرت است که به مهاجرت ناشی از جنگ پیامدهای آن بر ساکنان یک سرزمین می‌پردازد. جنگ در این اثر، هویت ساکنان را طی سال‌ها دستخوش تغییر می‌کند؛ نیمی از مردم را در داخل مرزها به خاک می‌شوید و نیمی دیگر را در خارج از مرزها، با احساس بیگانگی و بی‌هویتی، همچون غباری در هوا معلق نگه می‌دارد. عطایی، که خود از مهاجران افغانستانی ساکن ایران است، پیش از آنکه در نقش نویسنده ظاهر شود، تجربه‌گری است که از رنج‌های زیسته‌اش سخن می‌گوید. کتاب، مجموعه ای از روایت‌های جنگ، گریز و مهاجرت را در بر می‌گیرد و شخصیت‌هایی را تصویر می‌کند که در دوراهی جان و وطن، ناگزیر به انتخاب‌های دشوار و گاه خردکننده می‌شوند. راوی که در واقع خود نویسنده است، مخاطب را به عمق مفاهیم جنگ و مهاجرت می‌کشاند و تصویری نفس‌گیر و دردناک ترسیم می‌کند.

دو زیست نامه

دو زیست

@dozistgah

سال اول

شماره دوم

آذرماه ۱۴۰۴

مدیرمسئول: مریم شوندی

سرپریر: زینب فروزنده

مدیر هنری: رضا پیران

تحریریه: ناعمه اصفهانیان، آزاده جهان احمدی، میکائیل دانی، مصطفی قاسمیان، لادن عظیمی

www.dozistgah.ir

یاحماییت کانون اندیشه جوان

خیابان وصال شیرازی، کوچه فرهنگی، پلاک ۱۹